این ترجمه را مترجم برسم ارمغانی ناچیز

بحضور مهین دانشمند جناب آقای پیرنیا (مشیرالدوله) تقدیم میدارد

یك روز از

زندگانی داریوش

تألیف

فردیناند یوستی

ترجمهٔ

دکتر رضا زاده شفق

از نشریات کمیسیون معارف

مطبعه مجلس - ۱۳۱۴

بنام خداوند بخشنده مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعیکه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء وآقای سلیمان اسکندری وزیر معارف بودند برای مساعدت با نشر معارف بامر و اشارهٔ مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب ازده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها درصفحهٔ مقابل ذکرمیشود معیّن و منتخب شد تا دراین امر تبادل نظر نموده اقدامی راکه مفید ولازم میداند بکنند .

هیئت مزبور پس ازمطالعات لازمه نظامنامه‌ای نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه درنظامنامه مقرّر است اعانه هائی جمع آوری کند و آنرا در امور معارفی عام‌المنفعه بطور الاهمّ فالاهمّ بترتیبی که کمیسیون بنسبت وجوه جمع آوری‌شده مقتضی بداند صرف نماید . برای مقاصد فوق درابتدای کار مبلغ هشتادو نه‌هزار و هفتصدسی ریال و پنجاه دینار اعانه جمع آوری گردید ومطابق نظامنامه دربانك گذاشته شد تادرموقع لازم بترتیب مقرّر بمصرف برسد.

کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسائل تألیف وترجمهٔ بعضی از کتب مفید که قابل استفادهٔ محصّلین مدارس وسایرین باشدفراهم واز محل اعانهٔ جمع آوری بطبع رسانیده منتشر نماید. کتبی که تا کنون از طرف کمیسیون تألیف وترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است :

۱ ـ کتاب الفباء تألیف آقای مهدیقلی هدایت «		
۲ ـ کتاب قرائت برای سال اوّل مدارس « «		
۳ ـ کتاب رهنمای آموزگاران « «		
٤ ـ کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای عیسی صدیق «		
٥ ـ تاریخ ملل شرق و یونان «	۱٤	ریال
٦ ـ تاریخ رُم «	۱٦٫٥	«
۷ ـ تاریخ قرون وسطی	۲۰	«
۸ ـ تاریخ قرون جدید «	۲۰	ریال
۹ ـ تاریخ قرن هیجدهم وانقلاب کبیر فرانسه وامپراطوری ناپلئون «	۳۰	«
۱۰ ـ تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت اوّل } در دو جلد	۵۰	«
۱۱ ـ تاریخ قرن نوزدهم (معاصر) قسمت دوّم } در دو جلد		
۱۲ ـ تاریخ نادرشاه «	٥	«
۱۳ ـ چنگیز خان «	۹	«
۱٤ ـ سیاحت نامهٔ فیثاغورس درایران «	٥	«
۱٥ ـ تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام.	٥	«

اینك رسالهٔ یك‌روز اززندگانی داریوش که نسخهٔ مطبوع آن بموقع انتشار گذاشته میشود شانزدهمین کتاب ازدورهٔ نشریّات کمیسیون معارف است .

اعضاء کمیسیون ازاینکه در مرحلهٔ توسعه اطّلاعات وتهذیب افکار قدمی چند پیشرفته و در نتیجهٔ جدّیت متمادی خدماتی انجام داده‌اند بسی خشنود بوده و امیدوارند درآتیه نیز بنشر کتب نافعه موفّق شوند وحتّی‌الامکان بترتیب مؤثّر و سودمندی که در نظر دارند وسایل استفاده را فراهم آورند. رئیس کمیسیون معارف

محمود علامیر

اسامی اعضاء اوّلیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری
مرحوم میرزا احمد خان بدر (نصیرالدّوله)
آقای میرزا حسنخان پیرنیا مشیر الدّوله
آقای میرزا حسینخان پیرنیا(مؤتمن الملك)
آقای میرزا سیّد محمّد خان تدیّن
آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی
آقای حاج میرزا محمودخان علامیر(احتشام‌السّلطنه)
آقای دکتر محمّدخان مصدّق(مصدّق‌السّلطنه)
مرحوم میرزا اسمعیل خان مرتضائی (ممتازالملك)
آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبرالسّلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف بترتیب فوق

آقای سلیمان اسکندری
آقای یوسف اعتصامی
آقای حسن پیرنیا
آقای سیّد محمّد حجازی
آقای ابراهیم حکیمی
آقای احمد سعیدی
آقای ارباب کیخسرو شاهرخ
آقای محمود علامیر
آقای مهدیقلی هدایت
آقای رضاقلی هدایت

حاصلات فروش کتب مشروحه فوق بمصارف تألیف و ترجمه و طبع کتب سودمند دیگر خواهد رسید.

مقدمه

فردیناندیوستی (Ferdinand Justi) از دانشمندان وشرقشناسان نامی آلمان بشمار است. تالیفات او در تاریخ وجغرافی و نامهای تاریخی ایران از نفایس تحقیقات علمی محسوب است.

این رساله که بموجب دستور کمیسیون محترم معارف ترجمه شده البته گذشته ازتاریخ وروایات تخیل نیز درآن کار کرده ولی نکته‌ای که باید مورد توجه خوانندگان محترم قرار گیرد آنست که تمام‌روایات این کتاب مستند بمطالعات عمیق وزحمات سالیان دراز است که مؤلف دانشمندآن داشته واخبار تمام نویسندگان قدیم یونانرا جمع وآنها را در مؤلفات خود ودراین رساله گل‌چینی کرده وهیچ مطلبیرا بدون مأخذ ذکر ننموده است.

مترجم درترجمهٔ این رساله حتی‌الامکان بسبك متن رعایت کرده وتغییری مهم نداده و تنها درچند مورد توضیحاتی بطور پاورقی افزوده است.

دکتر رضا زاده شفق

داریوش پسر **گشتاسپ** که پس از **کوروش** مؤسس دولت جهانگیر ایران بود بیگمان برازنده ترین و هوشمند ترین شاهان سلالهٔ خود بشمار است.

کوروش چندان سر گرم جنك و جهانگیری بود که دمی آسایش نداشت و روزی شمشیر را بزمین نگذاشت ولی **داریوش** با اینکه درآغاز شاهنشاهی خود بناچار روزگاری در تأدیب طوائف نافرمان بسر برد سپس فرصت اصلاحات کشوری نیز بدست آورد. برای ادارهٔ کارهای مملکتی شماره ای از بزرگان ایران را برگزید وآنها را بحکومت ایالات یا به شهربانی‌ها[1] برگماشت و بهریکی فرمانده سپاهی همراه کرد تامراقب آنها باشند وآنهارا ازتجاوز و ستم باز دارند. بجای رسم بدهی های قدیم که عبارت بود از هدیه و پیشکش آوردن بدربار اصول صحیح مالیات نهاد وراهها ساخته وآنها را درسایهٔ پاسگاههای لشکری نگهبانی کرد تا کاروانیان و بَرید شاهی بی‌آسیب رفت وآمد کنند. این ترتیب بَرید ومخابره چندان منظم بود که درزمان کوتاهی فرمان نظامی بجاهای معیّن میرفت و احکام در سرتا سر کشور انتشار می‌یافت. مقصود از تالیف این رساله تصویر زندگانی **داریوش** درپایتخت خودش میباشد وآنچه مؤلف را در اینکار بیشتر تشویق کرد همانا عبارت است ازاینکه این پادشاه اخبار خود را خود بواسطه سنگنبشته های میخی بیادگار گذاشته و گاهی آنها را باتصویر پیکر خود هم‌تزیین نموده است.

میدانیم که وقتی **کامبوجیه**[2] از ایران بدور بود مغی یعنی یك روحانی مادی بشاهی برخاست و **کامبوجیه** در بازگشت ازمصر برسرراه بی آنکه جانشینی نامزد کرده باشد درگذشت، پس **داریوش** بدستیاری شش تن از بزرگان ایران غاصب را خلع کرده و کشته وخود سلاله ای که با سلاله **کوروش** خویشاوند بود تأسیس نمود تااینکه آن سلاله بدست **اسکندر** منقرض شد.

۱ - شهربان مخفف شَتْرَه پاوَن است که فارسی قدیم‌است و ساتراپ باسین تلفظ یونانی است نه ایرانی (مترجم). ۲ - **کامبیز** تلفظ فرانسوی است.

اکنون برای اینکه بتوانیم **داریوش** پادشاه را با شکوه و بزرگی دربــاری خودش دربرابر چشم مجسّم داریم ناچاریم کمی برقوّت خیال خود بیفزائیم و خواننده را از اواخر قرن نوزدهم (که تاریخ تألیف این کتـاب است) حدود ۲۴۰۰ سال باز پس ببریم و اگر گاهی توصیف ما خیال او را دوباره به زمان حاضر کشید امید که معذور خواهیم بود. جا دارد که در این تخیّل شـاهنشاه ایران را از کارهای معمول روزانه بکنار ودرروز جشن وبار تصوّر نمائیم. چون سزاوار است این جشن‌را در پایتخت‌خود شاه تماشا کنیم بهتر است آئین‌مهرگان را که بنام **مهر** بود ودرموسم اعتدال خریفی گرفته میشد بر گزینیم. دراین موسم نشیمن‌گاه شاه دراستخر بود چنانکه بهار را در شوش و تابستان را در هگمتنه[1] و زمستان را دربابل بسرمیبرد.

داریوش در استخر قصری بزرك ساخت که هنوز ویرانه های باعظمت از آن باقی است ولی در بابل نشانه ای نمانده ودر شوش تنها خرابه ای از تـالاری مانده و در هگمتنه يك سرستون و چند تخته سنك ما را بیـاد آن روزگار گـذشته میاندازد.

برای اینکه بتوانیم ببارگاه شاه بار یابیم فرض کنیم یکی از شاهان دوردست مارا بنمایندگی و با ارمغانهای گرانبها بدربار او فرستاده تا او را برای کامیابی که در سرکوبی باغیان حاصل کرده مبارکباد گوئیم. دراین مسافرت نباید ازشاهراه ایران قدیم بواسطه دوری که دارد صرف‌نظر کنیم خاصه هنـگامیکه میدانیم در پایان آن بدیدن بارگاهی نایل خواهیم شد که هنوز هم ویرانه های آن موجب شگفت سیّاحان جهانست. از دیگرسوی رفتن از اینراه مارا از آسیب یغما شدن ویا کشته گردیدن برسرراه نگه میدارد زیرا دراین ایام بعضی گذرگاهها در ایران

۱ ـ نام درست‌ایرانی‌همدان درقدیم همین بوده وکاف هم خفیف تلفّظ میشده. اکباتانا تلفظ‌یونانی است وبغلط در ایران معمول شده (مترجم).

هست که شخص تنها بپاسبانی چند صد سرباز از آنجاها می‌تواند بسلامت بگذرد.[1] پس از دریا گذشته ودرجوار شهر سارد[2] وارد شاهراه قدیم ایران میشویم که‌از آسیای صغیر امتداد یـافته از شهر آربل گذشته به‌شوش میرسد و از آنجا راه کوهستان را گرفته واز کوهسنك‌های کوه‌کیلویه وبختیاری عبور نموده به‌حوضه رودخانه‌های ارس و پلوار میرسیم که ویرانه های آثار **کوروش** و **داریوش** و **خشایارشا** نزدیك بهم درمجاورت آن واقع‌است.[3] سپس ازروی پل یکی‌از این دو رود گذشته واز تپه هائی که هنوز آثار برج وبارو و آبراهه در آنها بـاقی است عبور کرده بویرانه های پـایتخت یعنی استخر میرسیم که تا مدّتی بعد از ظهور اسلام هم یـکی از شهر های بزرك فارس بشمار میرفت. در جنوب شرقی استخر پارچه زمین‌بلند پهناوری‌مشاهده میکنیم که‌ازبرآمدگی کوهسنك حاصل‌شده‌وآنرا سرتاسر هموار کرده اند. بران زمین است که کاخهای مرمر هخامنشی از دور نمایان میگردد. این‌زمین مرتفع بشکل میدان چهار گوش درازی است که به کوه تکیه زده پیرامون میدان ازتخته سنك‌های بزرك مرمری که آنهارا باوجود مختلف بودن شکل درست بهم جفت کرده اند وبرخی از آنها بدرازای پانزده تا هفده گز میرسد بسبك ساختمـانهای عظیم ساخته شده و در گوشهٔ شمال غربی آن پله کان

۱ - این‌کتاب شصت سال پیش تألیف یافته و این جمله اشاره باوضاع ایران در زمان ناصرالدین شاهست، عجب آنکه روزنامه ایران آنزمان همه جاها را امن وامان ومشغول دعـاگوئی شاه فلك فرمان نوشته، فاعتبروا یا اولي‌الابصار!

۲ - سارد پایتخت قدیم مملکت لیدی واقع در قسمت غربي آسیای صغیر نزدیك بساحل رود خانه (هرموس) است. این‌مملکت‌بسال۵۴۶ قبل‌ازمیلادازطرف **کوروش** پادشاه هخامنشی‌مسخّرشد.

۳- این‌رودارس غیر ازارس آذربایجان است، این رود را گر (یا کور- ازنام **کوروش**) نیز میگفته اند و حالیه هم کر یا کامفیروز گویند، جغرافیون قدیم مغرب زمین معمولا آنرا ارس (Araxes) نامیدند وپلوار همانست که آنها (Medus) نامیده اند (تاریخ ایران قدیم‌تالیف **شپیگل** ج ص۹۲) درجغرافیای سیاسي‌ایران تالیف آقای **کیهان** ونزهة القلوب ومعجم‌البلدان ومسالك و ممالك **ابن‌خردادبه** به‌کلمهٔ پلوار وکامفیروز رجوع شود (مترجم).

بزرگ در دو سو از مرمر سیاه بنا کرده اند که بقول سیاح و پیکرنگار **کرپورتر**[1] زیباترین ساخت پله درعالم است . این پله کان باندازه ای پهناور و پله های آن بحدّی پست است که هشت تاده مرد میتوانند بآسانی وبپهلوی هم سواره بالا بروند. تا پله‌هارابالا رفتیم بامدخل درباری که ازآثاراعقاب **داریوش** است روبرو میشویم . این یك عمارت چهار گوش بوده و از سه سو در داشته وسقف آن روی چهار ستون بسیار بلند و روی سقف بارنك آسمان ونقش ستار گان پیرایه دار بوده . پایه های طرفین دو درکه مواجه پله است با مجسّمه هـای ابوالهول که چهره آدمی وتنه گاو با پرهای بزرك دارد تزیین شده . اگر پس ازبرآمدن از پله ها از درسوّم عمارت دربار گذشته بدست راست به پیچیم زمین هموارى دیده میشود که سابق باغ وگلزار بوده و ازآنجا عمارت چهل ستون را می بینیم که‌وقتی بشکل محتشمی بفرمان **خشایارشا** ساخته شده وعبارت بوده‌از یك تالار بزرك میانه با سه اوتاق درسه‌سوی آن ومراسم جشن و مهمانی در آن تالار اجرا میشده . این تالار سی و شش ستون وهریك از سه اوتاق دوازده ستون داشته که بیکجا سقف چوبین همهٔ ساختمان روی هفتاد و دو ستون استوار بوده‌است . قسمت بزرك این بنا ازبین رفته وقدیم ترین سیاح اروپائی[2] بسال ۱۶۲۱ بیست و پنج ستون ازآن دیده واکنون هنوز سیزده ستون باقی است . پشت‌سراین تالار سطح زمین کمی بلندتر میشود و روی آن قصر **داریوش** واقع است وکمی آنسوتر بازعمارت **خشایارشا** است . پس از فاصله ای بازتالاربسیار بزرگی نزدیك کوهپایه واقع است که از عمارتهای نامبرده بکنار است و به کران زمین بلند هموار واقع است . ازین تالار که مخصوص جلوس وبارعام وپذیرائی نمایندگان خارجی بوده هنوز پایه های تمام درها وپنجره‌ها مانده است و از سنگهـائی که‌بزمین موجود است پیدا است که این عمارت صد ستون داشته .

۱ - Ker Porter.

۲ - گویا منظور مؤلف **پیترودلاواله** Pietro Della Valle سیاح ایتالیائي باشد (مترجم).

ازسنگنبشته ها وسنگنگاریها که برروی این ساختمانها است هم بانی آنهـارا میتوان پی بردوهم استعمال آنهارا . چنانکه در مدخل عمارات معمولا پیکر پاسبـانان کنده شده و بر درها خود شاه با پاسبانی که سایبان برسرش فرا داشته دیده میشود وهم چنین به دو سوی درتالار جلوس تصویرشاه برروی‌تخت مشاهده میشود ودرتالار خوراك پیکر خوانسالاران و خدمتکاران را نگاشته اند که اقسام خوراکی مانند کباب شکار با دیس وکاسه بدست گرفته وبرسر خوان میبرند .

اکنون فرض میکنیم که جشن مهرگان بر پاست و شاه درقصر صد ستون جلوس کرده وما برای حضور درمراسم این جشن بار یافته ایم . این مراسم دربار ایران بسیار باشکوه و گوناگون بود . دیدن روی شاه باپایهٔ خدایگـانی که او را بود وبا شکوه وآرایشی که درپیرامون او گرد میآمد برهر کسی دسترسی نمیشد . پادشاه ایران نه تنها مانند قیصران روم پس از مرك در ردهٔ ایزدان بشمار میرفت بلکه درزندگی هم اورابس بزرك داشتند وآسمانی‌اش می‌پنداشتند . درسنگنگاریها همواره او را مظهر خدای نیکی جلوه داده اند که تیغ در تن مظهربدی که‌در برابر اوست فرو میبرد .

درمصر هم فرعون را خداوندمی‌نامیدند ودرنینوا پیکری‌از **سارداناپال**[1] اوّل پیدا شده که دربرابر او ستایشگاهی برای او ساخته اند ودر بابل رسم بوده که رهگذران و بیگانگان بایستی پیکر زرّین شاه را کرنوش کنند . شاهان ساسانی و اشکانی خود را از ایزدان شمرده وخویش را برادر ماه نام برده وتبعه آنها آنهارا سایهٔ یزدان و خدایگان لقب داده اند . گرجیها تا قرن شانزدهم این رسم را داشته اند چنانکه تصویر شاهان خودرا دران اوان بانقش علامت قدسی نگاشته‌اند . بهمانطور که گفته اند **مهر** چشم‌ها و گوش‌های بیشمار داشته و همه چیزرا میدیده ومی‌شنیده، هم‌چنین پیرامون تصویر شاهان ازچشم‌ها وگوش‌های بسیار پراست .

پیش از آنکه بتوانیم حضور این خدای زمینی را دریابیم بـاید نخست از سر پاسبان ارك (ارکپد) درخواست کنیم عریضهٔ مارا باو برساند . این پاسبانان از

۱ - **سارداناپال** تلفظ یونانی است و آشوریها **آشوربنی‌بعل** (اسوربانیپال) میگفتند (مترجم).

ایرانیان برگزیده هستند ورختی زیبای زردوز برتن وزنجیری از زر بگردن دارند و بازوبیثی که یك سرش نوك تیز آهنین وسر دیگرش گلوله است مجهّز وباتیروکان مسلح اند ودرجاهای مختلف ارگ شاهی پاسبانگاه دارند وپیش پلّه رو و بکنار درگاه ایستاده اند. اینها مزد دریافت نمیکنند زیرا در همان قصر شاهی زندگی میکنند وخوراك وپوشاك میگیرند. پاسبان بیدرنك خدمتکاری صدا کرده و عریضهٔ ما را باومیدهد، اونیز آنرا به بارسالار میدهد واوبحضور شاهنشاه میرساند. این درباریان هم اشخاص معمول ودربان ساده نیستند بلکه از بزرگانند و فرمان پادشاهرا شنیده وبجا میآورند وهمه روز بجای‌خود هستند تاگاهی که‌رخصت رفتن بآنها داده شود. فرمانبر فرمان شاه را بما میرساند. پس از آنکه **داریوش** از سرای خود بیرون آمده و از گذرگاهی که سرتاسرش مفروش است گذشته و به تالار بار میآید هزاربد او که رانوشپد[1] نام دارد دست مارا گرفته و از در بزرگ به تالار راهنمائی میکند. چون از بدبختی بزبان پارسی آشنا نیستیم ناچار باید ترجمانی به‌همراهی کنند ودراین شهر که پایتخت ممالك بازبانهای گوناگون است ازین ترجمانها و زباندانها بسیار است. ازسوئی جنبهٔ نمایندگی ما وازدیگرسو همراهی هزاربد با ما جلب احترام خاص سپاهیان‌را نسبت بما میکنند وپاسبانان دربرابر مابحال سلام ایستاده درست‌مانند تفنگ‌پیش گرفتن سپاهیان پروس آنها هم نیزه‌پیش میکشند بفرق اینکه سپاهیان ایران‌بادست راست ازبالا وبادست چپ از پائین نیزه میگیرند. در صدر تالار بزرگ تخت شاه دیده میشود که روی تختگاه بلندی قراریافته و تندیسهای زیاد سنگی که نقش نمایندگان گوناگون ممالك تابعه

1 - اصطلاح یونانی این منصب خیلیارخوس Chiliarche است یعنی‌رئیس‌هزار نفر ودر ایران قدیم هزاربد میگفته‌اند وآن بنابتحقیق **کریستنسن** دردورهٔ ساسانی‌هم مستعمل بوده ومعنی صدراعظم میداده (رجوع شود بترجمه تاریخ‌ساسانی Christensen چاپ طهران منتشره کمیسیون معارف صفحه ٤٦) بعدها بصدراعظم دربار ساسانی عنوان وزرگ فرمدار (بزرك فرماندار) میدادند. کلمه فوق‌درزبان ارمنی مانده وآنرا هازارابت تلفظ میکنند (مترجم).

هستند آنرا بر دوش گرفته اند. پایه‌های تختگاه مانند پنجهٔ شیری ساخته شده که هریك برسنگی مانند پاستون قرار یافته واز بالا بیك ساقه ای سنگی که ظاهراً ازچند شاخه‌فراهم‌آمده میچسبد. بگوشه‌های تختگاه تیرکهائی‌نصب‌است که پرده‌ای‌را از بافتهٔ بابلی نگهداشته اند وبر آن پرده شبیه خیالی ایزدان وتصویر قرص پردار آفتاب و دوردهٔ گاو وشیر بافته شده وبزیرآن نشیمنگاه تخت‌واقع‌است. پایه‌های نشیمنگاه نیز مانند پایه‌های تختگاه روی پنجه‌های شیر متّکی به‌ته‌ستون استوار است. پشتیبان تخت بلند و راست است و پلّه ها بقدری بلند است که زیر پای شاه یا کرسی زرّین میگذارند. هم کف وهم پشت تخت ازفرشهای زیبا مزّین است و نوع اینگونه تخت همانست که در مصر وآسور هم بوده ونظیرش بروزگار ما رسیده است. حضرت **سلیمان** داد تختی از عاج برایش ساخته و زر کوب نمودند و آن تخت شش پلّه داشت و در تکیه‌گاه آن پیکرهای شیر بود. همچنین اینگونه تختها در قبر **رامسیس** سوّم فرعون مصر کشف‌شد که دراطراف آنها پیکر اسیران جنگ‌نقش شده. بنابروایت **همر** پا کرسی همیشه جزو تخت بوده. نویسندگان یونان از تخت زرّین شاهان ایران سخن‌رانده اند که معلوم میدارد‌مانندتخت‌حضرت **سلیمان** زر کوب بود. همچنین‌ازروایت **کورتیوس**[1] بدست میآید که نعش **اسکندر** را روی کرسی زر نهادند.

نقش **داریوش** که احتمال میرود شبیه خودش باشد در ترعه‌ای که بین نیل و دریای احمر بحکم خود او کنده شده بود پیدا شده. این نقش ناچار کار صنعتگران مصر بوده و چون آنها از روزگار باستان پیکرهای شبیه و مخصوصی برای فراعنه ساخته‌اند پس میتوانیم تصوّر کنیم که این پیکر نیز تمثال صحیح **داریوش** است.

در پیکرهای وی که‌صنعتگران ایران تراشیده اند شکل سر تابع نقش معمول

1 - Ernest Curtius مورّخ معروف آلمانی قرن نوزدهم که تألیف مهمّی در تاریخ یونان دارد (مترجم).

بوده و مانند سرهای دیگر شاهان است که فرق زیاد از هم ندارند. در این پیکر قسمت سر نیمرخ نقش شده و بینی درازی مستوی باخطّ پیشانی دارد و دهان کمی پیش آمده و چشم ژرف و تیز است. گیسو و موی صورت شاه و درباریان بزرگ پیراسته و آراسته است و از اطراف سر حتّی پیش پیشانی حلقه زده و بپائین افتاده و در پشت سر گیسوی انبوه و پیچیده از زیر کلاه بدر آمده. ریش هم مانند گیسو با گره ها آراسته است، تاج شاه گوناگونست در سنگنگاریهای تخت جمشید عبارت است از دیهیمی با تنهٔ گرد پهن وبالبهٔ فوقانی برآمده‌ای. از رنگ و آثار فلزّی که برسنگها مانده حدس زده‌اند که صنعتگر یك صفحهٔ طلائی را که روی آن نقش دیهیم بوده بر روی سنگ نصب کرده بود. از اخبار باستان معلوم است که زیورهای دیگر مخصوص تاج نیزوجود داشته. از آنجمله تاجی بودبنام تیارا[1] (که آنرا آسیائیها کوربازیا یا کیدَری هم مینامند) وشبیه آنرا در سنگنگاریهای آسوری مشاهده مینمائیم. تیارا کلاهی مخروطی برنگ آبی یاارغوانی بود که مانند عمامه دستاری سفید گرد آن میپیچیدند وآنرا دیهیم هم مینامیدند. ولی موافق آنچه نویسندگان متأخر یونانی تعریف کردند تیارا پوششی بوده که طرفین صورت و دهان را هم میپوشانده. در نقش مینای معروف پومپه‌ئی[2] شاه ایران از آن تیارا بر سر دارد که از روی کلاه پوشیده شده و قسمت چانه را هم گرفته. همچنین سر پوشهای اشکانیان بهمین شکل است. شاه حالیّه (یعنی ناصر الدّین شاه) تاج مدوّری مزیّن با زرّ و گوهر میگذارد که شبیه بتاجهای

۱ - اغلب نویسندگان یونانی ازتاج ایرانی بنام (تیارا) ذکر کرده اند ولی‌از اخبار و کتابهای خودمان خبری راجع باصل این‌کلمه بدست نیامده.

۲ - مقصود شهر معروف قدیم روم واقع در پای کوه (وزُو) ایالت حالیه ناپولی (ناپل) است. این‌شهر بسال ۷۹میلادی دراثر آتش‌فشان (وزو) زیر خاکستر نهان شد ودر ۱۷۴۸ یك دهاتی مجسمه هائی پیدا کرد واین محرك شد که درآنجا ازهمان تاریخ حفریات شروع نمودند وتا کنون دوپنجم شهر مزبور اززیرخاك بدرآمده وتمام آثار تمدن روم قدیم را نشان میدهد ازآنجمله است یك لوحه بزرگ نقش‌مینا (موزائیك) که جنك **داریوش** سوم و **اسکندر** را در (ایسوس) مینمایاند وآن بسال ۱۸۳۱ کشف شد (مترجم).

مجسّمهٔ نیمه انسان ونیمه حیوانست که درتخت جمشید مشهود است، پس این‌شکل تاج هم از قدیم وجود داشته. در بارهٔ تاج شاهی ایران نیز مانند جعبهٔ جواهر **داریوش** افسانه ای هست. **شاپوه** مورّخ ارمنی (متوفّی در ۸۱۸ میلادی) مینویسد که **یوآب** سپهسالار **داود** نبی تاج شاه طایفه **بنی‌عمون** را گرفته و آنرا بر سر **داود** نهاد (رجوع شود به توراة کتاب دوّم سموئیل ۱۲ ـ ۳۰) بعد حضرت **سلیمان** و **رحابیم** و**ابیام** و تمام‌شاهان یهودیّه همان تاج‌را برسرنهادند. **بخت النصر** آخرین شاه یهودیّه را با تاجش ببابل برد واوآنرا بجانشینان خود بازگذاشت، بعدبدست **کوروش** وسلالهٔ او افتاد، سپس **اسکندر** آنرا از**داریوش** سوّم بازگرفت. بالاخره بتصرّف **آنتیوخوس** درآمد واونیز از **ارشاك** (اشك) شکست خورد و بدینواسطه تاج بدست اشکانیان و اوّلین ساسانیان رسید. بعد **کنستنتین** (قسطنطین) شاه بیزانس از**شاپور** اوّل درخواست کرد تا آنرا پیش او فرستد تایکی دیگر نظیر اورا برای‌اوبسازند. مورّخ‌مزبور گوید **کنستنتین** تاج‌اصلی رانگهداشت وتاج ساخته را بنمایندگان ایران که خدا بچشم آنهاپرده کشیده‌بود داد و آنها بدل را از اصل نفهمیده و آنرا بایران آوردند. بقول مورّخ مزبورآن تاج درایّام خود او یعنی قرن نهم میلادی در قصرشاهی بیزانس بوده و روزهای یکشنبه قیصران آنرا بر سر میگذاشته اند.

بعد از ورود بقصر خود **داریوش** را میبینیم. این پادشاه رختی فاخر دیبای ارغوانی موج خورده و چین‌دار موافق‌لباس ماد ها بر تن دارد که بلندی آن‌تا پاها میرسد وآستینهای آن گشاد است وبازر دوزی و جواهر زیور یافته.

کورتیوس مورّخ گوید روی لباس **داریوش** نقش شاهین منقوش بود ولی **فیلوستراتوس**[1] گوید نقش جانور عجیبی درآن بوده که دور نیست مقصودنقش ابوالهول ایرانی بوده باشد.

۱ - **فیلوستراتوس** Philostratos مورّخ و نویسنده یونانی قرن دوّم و سوّم میلادی (مترجم).

در یکی از برجسته های تخت جمشید دیده میشود که سنگتراش در زمینهٔ لباس کردهٔ کلهائی‌را کنده و ناچار رنگ آنهارا زرّین میخواسته تا ازرنگ متن که‌ارغوانی بود فرق داشته باشد. شاه زیر این جُبّه مادی قبائی نیز پوشیده که از کردن تا کنار دامنه مغزی سفید دارد و کمر بندی روی آن بمیان بسته است. ایرانیان اززن ومردشلوار می پوشیدند واین‌عادت را یونانیان آشنا نیستند. شلوار **داریوش** قرمز است. کفشها برنك زر زعفرانی وپاشنه ونوك دار وشبیه بکفش **اتروسکی** هاست.[1] پاافزار یا (نعلین) را که میان آسوریها رایج بود ایرانیها معمول نداشتند زیرا در ایران زمین کوهستانی و خار دار است و کفش قوی ضرورت دارد. گذشته ازتاج از نشانه های سلطنت یکی‌نیز عصای زرین‌است که شاه دردست میگیرد وآن نخست علامت قضاوت بوده واز توراة نیزمستفاد میشود که قضاة عصا در دست می‌گرفتند و بی کمان در قدیمترین ایام هم همین رسم بوده است ومجرمینی را که پیش قاضی می‌آوردند همانجا باآن چوب قانون آنها را مجازات می نمود. در کتاب ایلیاد **همر** هم دیده میشود که **(ادیسه‌اوس)** با عصائی که در دست دارد تازیانهای خونین بر پشت **(تریستتسن)** میزند هم بمدلول مزموردوم ازمزامیر زبور مسیح ودشمنانرا باعصای آهنین‌زده آنهارا مانند کوزه‌ای خُرد و خاش خواهد کرد. بموجب نقشهای تخت جمشید شاه دردست‌چپ دسته کل گرفته که شبیه بنوعی کُنار[2] است. ایرانیان که درحضور شاهند کل انار در دست دارند وکاهی میوه ای معطر بدست میگیرند چنانکه امروزهم این عادت مرسوم است.

چون درسنگنکاریهای‌ایران مظاهرالوهیت‌را بادسته کل نقش کرده‌اند معلوم میگردد کل معنی دینی داشته خاصه کل کنار که همواره بدست (آفرودیت) آسیائی و مصری پیداست.

معلوم‌است که شاهنشاه ایران کذشته ازاینها بسی تزئینات زر برخوددارد.

۱ - قوم **اتروسکی** Etrusque از اقوام قدیم بومی ایتالی.
۲ - مقصود ازکُنار Lotus میباشد (مترجم).

در ایران کذشته از کنجینه های کرانبهای شاهان کانهای زر وسیم وجواهر و سنکهای قیمتی مانند یاقوت و زمرّد و فیروزه و مروارید هست و در سواحل دریاهای ایران از آن بسیار بدست می‌آید. هم‌چنین شاه مُهری طلا برای‌امضای فرمانها و کوشوار و بندکردن و بازو بند های زرین دارد وارزش تمام زینتهای تن شاه را حدود دوازده هزار (تالینت)[1] یا پانزده ملیان (تالر) تخمین کرده اند. شاه امروزه ایران‌هم (که عبارت باشد از ناصرالدین شاه) درموارد رسمی‌چندان غرق جواهر و الماس وزمرد است که وقتی میان مردم می‌آید مانند یکپارچه آتش دیده می‌شود (رجوع کنید به سیاحتنامه **کرپورتر** ج ۱ ص ۳۲۵). پیداست که این تجمّل باحال فقر وبدبختی مردم آندیار تضاد بد نامطلوبی بوجود می‌آورد. گذشته از این آرایشها شاه ایران تن‌خود را باروغنی معطّر مخصوص‌می‌مالید و آن عبارت بود از مخلوط روغن کل آفتاب کردان که در پیه شیر پخته‌وبا زعفران وشراب خرما تعبیه می‌شد.

اکنون نظری باطرافیان شاه بیفکنیم. نخست‌پیشکاری‌است که چتر دردست داردتا آنکاه که شاه‌بیرون میرودآنرا سایبان روی‌سرشاه کند. دیکرخدمتکاری که بادبزن در دست گرفته و مامور راندن پشه های اهریمنی میباشد. هم‌چنین پیشخدمت دیکر دستمالی بدست دارد که بسیار معطر است و کاهکاه شامهٔ شاه را با آن معطر می‌کنند. درطرفین تخت دو ظرف سیمین برای دود خوشبو و عود ساخته اند وخادمی کردهای خوشبو مانند مُرّ ودارچین وبخور دیکر درآن مینهد تا دود معطر آنها ساطع کردد.

بسوی تخت کمان دار **داریوش** موسوم به **کبریه** و تیر انداز موسوم به **اسپاتین** ایستاده اند. این شخص یکی از مشاورین ششکانه **داریوش** در موقع سرکوبی **بردیهٔ**[2] یاغی بود وپنج تن دیکر که‌نامهای آنها درتاریخ **هرودوت** ودر

۱ - هرتالنت طلا را ۶۰۰۰ فرانك فرانسه نوشته اند. پس مبلغ فوق جمعاً تقریباً معادل هفتاد و شش میلیون ریال می‌شود! (مترجم).
۲ - **اسمردیس** تلفظ یونانی این نام است (مترجم).

سنگنبشته ها آمده در ردیف او صف کشیده اند و اینهـا هفت بزرگان کشورند و باطراف شاه چنانند که **امشاسپندان** بدورسر **اهورمزد**. دربرابر آنها یعنی بسوی راست تخت پاسبانان **داریوش** و خوانسالاران و میراخور موسوم به **اویبار** و میر شکار و اوتاق داران و رختداران ایستاده اند، درمیان اینها **هزارپد** مشغول راهنمائی مهمانانست. درهمان ردیف امرای هفتگانه و کمی دورتر از تخت شاهی هفت وزیران ایستاده‌اند وآنها عبارتند از **هزارپد** یاصدر اعظم، وزیر مالیه و داخله و **موبدموبدان** که جبّه سفید بی آرایش وعصائی بلند دردست دارد و **دبیرپد** نیز حاضر است وکار او نه تنها ضبط مقالات و اشعار بزبانهای گوناگون است بلکه وقایع روزانه‌را ثبت می کنند وآنها بدرون باروئی که درهمدان است ضبط میشود. جغرافی نویس معروف **اصطخری** گوید که مغ‌ها کتابهای تاریخ در شیز[1] را نگه میداشتند. گذشته از اینها که نام‌برده شد گنجور شاهست که نگهداری جواهر وآلات بااوست نیز **انبارپد** درردیف آنها حاضر است.[2] سرانجام در برابر تخت بزرگترین درباریان مملکتی ایستاده‌است ونام او **آریارامنه** است که شغلش تاج‌داری است واو همانست که اشکانیان اورا **سودن** وارمنی ها تکدیر نامند. این **سودن** بدربار اشکانیان بکنوع سپهسالار بود و چندان رتبهٔ بلند داشت که بروز های نبرد هزار شتر ابزار ودویست ارابهٔ گسترده زنان دربار اورا می کشیدند و امتیاز نهادن سه رشتهٔ مروارید برتاج یا (تیارا)ی خودرا داشت.

---

۱ - شیز ناحیه‌ای بوده درآذربایجان، نویسندگان قدیم یونانی آنرا (گزکه) ونویسندگان متأخر رومی‌آنرا (گنزکه) ومؤلفین ارمنی (گنزک) نامیده اند. درنقطه صحیح این‌ناحیه‌اختلاف هست. **یاقوت** وبعضی دیگر آنطرف ارومیه گفته‌اند وآنجارا مولد **زرتشت** شمرده اند بنا برتعریف دیگران درمحل تخت سلیمان حالیه در جنوب شرقی مراغه بوده. بنا ببعضی محققین همان گنجه است. در **یاقوت** و **ابن‌خرداذبه** اشکال گزنا وجنزه وجزنق نیزآمده وگاهی آنرا عین شیز شمرده گاهی ازآن تفکیک کرده اند. در شیز یکی از آتشکده های معروف بوده است ونام آنرا **آذرخش** و **آذرگشنسب** یا **آذرگشسب** ضبط کرده اند (مترجم).

۲ - **انبارگپد** از القاب مهم دولتی ساسانی‌بوده که‌شغلش نظارت ذخایر وارزاق وانبار دولتی بوده. (مترجم)

گذشته ازاین مأمورین، کسانیکه در پیشگاه شاه بحسن‌خدمتی معروف شدند القاب خاصّی میگیرند واجازهٔ حضور بدربار دارند حتّی ممکن‌است شاه فرمانی صادر کرده آنها را از بستگان خود شمارد و آنهـا با دعوت برسرِ خوان شاهی هم مفتخر گردند. هم چنین در این مجلس شماره ای از شهربان ها را می بینیم که برای حضور درجشن شاهی از جاهای دور دست به استخر آمده‌اند، نیز از ملوك تابعه‌بعضیها هستند ازآنجمله است **سیه‌نسیس** حکمران کلیکیا که بعد در جنك سالامیس کشته شد (رجوع شود بـکتاب موسوم به ایرانیان تالیف **آخیلوس** «اشیل»). ایضاً **بید شخ** حکمران آلبانی. با این ترتیب هنوز تمام مأمورین‌دربار راذکر نکردیم مثلاً در قسمت اندرون خواجگان زیاد هستند، هم جمعی پیشخدمتها برای برتن کردن ودرآوردن لباس شهریار و پیشخدمتی که هرروز بامدادان شاه‌را با این سخنان بیدار میکند «شاها برخیز وتکالیفی را که بفرمان خدا بگردن تست انجـام ده» و خدمتکاری که وقت را نگهمیدارد و میزبانان و میراخوران حتّی سگبانان. ایرانیان سك را دوست میداشتند و هر ایرانی دارا، چندین سك داشت و انواع آنرا از ممالك مختلف مانند هند میآوردند، حتّی‌دین **زرتشت** هم سك را حمـایت کرده ودر نتیجهٔ این علاقه عقاید خرافی هم نسبت باین حیوان بوجود آمده است. وجود یك طبیب درباری‌هم مهم‌است ومعمولاً شاه ازخارجه طبیب می خواهد و پزشکان دربار دارای مقام عالی هستند. ایرانیان در طب بیونانیان ومصریان نمیرسیدند ولی با اینهمه خودشان طبابت داشتند ودر کتابهای دینی زرتشتی که درایـام هخامنشی دین ایران بود اشارات طبی موجود است، از آنجمله راجع بجرّاحی سخن رفته و در ذکر شرایط عمل گفته شده که جراح باید قیچی را درست بگیرد حتّی با کمال سادگی توصیه شده که بهتر است جرّاح ناشی نخست برتن اشخاص غیرمؤمن آزمایش نماید وچون پخته گشت مؤمنین را عمل کند. هم‌چنین درآن کتابها نزدیك به بیست‌جور ناخوشی‌نام برده شده که اکنون آنها برما معلوم نیست. نیز گفته اند که **کوروش** بمشاورت نامی ترین پزشکان

داروخانه‌ای که بهترین داروها در آن بود تأسیس کرده بوده. از طرف دیگر مصریها در فن طبابت بیشتر آزمایش داشتند و مخصوصاً در نتیجهٔ عمل مومیائی کردن مرده‌ها بپاره امراض درون‌تن انسان برخورده و علّت آنهارا پی‌برده بودند، بنا براین **داریوش** بدربار خود طبیبان مصری هم داشت و روزی طبابت آنها غلط درآمد ودر نتیجه جمله محکوم باعدام شدند ولی پزشك یونانی **دموکیدس** از اهل (کروتن) که در حضور شاه مقرّب بود بشفاعت آنها برخاست وآنهارا رهائی بخشید.

این شخص چندان مورد توجه شاهانه واقع شد که فرمان داد اورا بنام‌پزشك رهائی‌بخش‌شاه پیش بانوان حرم‌معرّفی کردند وبانوان اوراسینی پراز زر بخشیدند وآن باندازه‌ای پربود که بندگان در بردن آن دشواری کشیدند و مقداری از زر بزمین‌ریخت وشماره‌ای ازغلامان آن زرهارا برای خود گرد آوردند. **دموکیدس** **آتوشا** زن **داریوش** و دختر **کوروش** را از یك بیماری سینه معالجه کرد و در مقابل این خدمت اجازه گرفت تا بوطن خود بر گردد. هم‌چنین از طبیبان نامی یونانی در ایران **کتزیاس**[1] نویسندهٔ معروف بدربار **اردشیر منمن** بود واو را از زخمی که در جنك کونا کزا برداشته بود معالجه کرد ومدّت ۱۷ سال در خدمت آن پادشاه ماند. **اردشیر** بی‌میل نبود که **هیپوکرات** (بقراط) طبیب‌نامی دیگررا نیزجلب بدربار خود کنند ولی این‌کار عملی‌نشد.

نمایش حاضرین مجلس شاهی بسیار تماشائی است زیرا رختهای گوناگون برتن دارند. خود پادشاه و بزرگان کشور لباس مادی پوشیده اند و فرق عمدهٔ لباس شاه همانا در لطافت پارچه است ولی ایرانیان دیگر دیده میشوند که لباس قدیم‌پارسی دارند ورخت‌پیرایه‌دارمادی‌را اعتنا نکرده اند. اینها یك تیارا برسر

۱ – Ktesias، طبیب درباری **اردشیر** دوّم بود و کتابی مفید راجع بایران تألیف کرده وبااینکه عین آن از بین رفته از اخبارآن در کتب دیگر یونانی نقل شده. ازآنجمله ازو نقل شده که بدربار ایران روزنامه‌های درباری نگهمیداشتند و حوادث روزانه را در آن می‌نوشتند و این از لحاظ وجود سواد ودانش درایران مهم است (مترجم).

نهاده اند که ازجلو تاب خورده و شبیه بکلاه «اسکوتی» هاست، آستین قبای آنها بلنداست ودستهارا می‌پوشاند وشلوار چرمی دارند وشمشیر ایرانی ازطرف راست بر کمر بسته اند وسرغلاف باچرم‌بندی بزانو بسته‌شده. نیز جبّه ای بردوش‌دارند که تا حدّ پا میرسد وآنرا ازبالا بگریبان استوار کرده‌اند تا نیفتد.

درآنسوی صف مأمورین نمایندگی هند دیده میشوند که برسر آنها شخصی ایستاده و کلاه مخروطی که بالای آن بطرف پشت سر مایل است پوشیده وآن بزنجیره های مروارید مزیّن است. برتن این نماینده لباس ابریشمی بلندی‌است که تا پاها میرسد و بیازوان او دست اورنجن وبرسینه گردن بندهای مروارید مشاهده میشود. بسوی‌دیگر نماینده یونانی ایستاده که لباسهای بافته‌کاری مخصوص یونان پوشیده ورروی آن بالاپوش رنگین ونگارین‌دارد که روی یك‌دوش بند است. پهلوی او نوك کلاه نمایندهٔ سکه‌ها[1] ببلندی یکوجب دیده‌میشود که خود کلاه بیشتر بشب کلاه شبیه است و درجنب نمایندهٔ باختری با کفش‌های ساقه کوتاه وشلوار پیچ و خم‌دار جاگرفته. یك زنگی نیز جزو بندگان شاه دیده میشود که پوست ببری پوشیده که جلوه آن درمقابل رنك پوست‌سیاه زنگی نامحسوس‌است چنانکه ازانسو رنك‌سفید یك مازندرانی باگیسوی مشکی‌ولباس سیاه که‌برتن‌دارد تضاد تشکیل میدهد. بسوی دیگر شخصی درمیان جمع نظررا بخود جلب میکند وپا های اوکمی کوتاه است، بینی‌خمیده، لب‌های کلفت شهوی وچشمهای ژرف‌آزمند دارد وموی پیچیدهٔ سیاه پیشانی اورا گرفته قبا وپا افزار رنگین دارد وسر اوتنها روسری نازکی بسته‌است، این‌شخص فرستادهٔ روحانیان بیت‌المقدس است که‌برای توضیحات دادن بشاه راجع بساختمان معبد آنشهر آمده است.

بمحض ورود به این مجمع مختلط جائی را بما نشان‌میدهند، بعد غلامی از

۱ – قومی‌بودند ایرانی ودرقدیم بمحل سیستان حالیه مهاجرت ودرآنجا اقامت کردند، اسم سیستان (سکستان = سجستان) ازآنهااست. نویسندگان یونانی آنها را اسکیت و اروپائیهاScithsl نویسند (مترجم).

کاسهٔ زرّین با غاشق شیرینی برداشته بما میدهد، پس از آن دستمالی روی زانوی ما انداخته نوشیدنی می‌آورند، سپس با گلاب دست و صورت مارا میشویند و مجمر عود بزیر چانه ما میگیرند (رجوع کنید سفرنامه Sir ker porter ج ۲ ص ۲۵۰).

سرانجام سپهبد که عصائی در دست دارد، آرزوی مارا عملی کرده و مارا در پیشگاه معرّفی میکنند و شاه عصای زرّین خود را بپائین آورده بدین روش اجازه بما میدهد چنانکه وقتی **اخشورش** هم نسبت به **استر** بهمین گونه اجازه داده[1]. دراین حال تکلیف ماست که بخاك افتیم وبعد دست راست را بروی دهان بگیریم تا مبادا نفس ما با اینکه فاصله زیاد است بچهره شاه رسد. خطابه ایکه در حضور پادشاه ایراد میکنیم نه‌تنها باید بممالك مختلفه که منطقه سلطنت **داریوش** است اشاره کندبلکه لازمست پایگاه خداوندگاری اوراهم ذکر نماید. همچنین برای جلب توجه او از ارمغانهائی که در این کاروان بحضور او آورده شده نام برده شود. پس از آن شاهنشاه فرمان میدهد که بما نیز انعامها وخلعتها داده شود چنانکه این رسم نسبت بامیران و نمایندگان جاریست. این انعامها ازاین قراراست: «یك قبای ارغوانی مادی، چادری گرانبها باگلدوزی وبافته‌کاری زیبا، سندلی سیمین با سایبان، کاسه های زرّین جواهرنشان، زنجیر و بازوبند های زرّین، یك شمشیر و یك اسب سفید ازجنس اسب نسا[2] که ازآخور خاص شاهی می آورند».

بعد از آنکه پیغام خودمان را توسط ترجمان بپایان بردیم گذشته ازهدیه‌ها که شاه به رئیس کشور ما عطا می کند نیز فرمان میدهد که در میهمانی که امروز بمناسبت جشن مهرگان برپاست حضور داشته باشیم. گرچه این تالار بزرك جشن در زمان خود **داریوش** هنوز ساخته نشده بود ولی ما در عالم خیال قصر زمان پسر او را درنظر گرفته وتصوّر میکنیم خود **داریوش** آنجا حضور دارد.

اگر این نظر را بمناسبت تاریخی نبودن آن نه پسندیدیم پس فرض میکنیم

۱ - رجوع کنید بکتاب **استر** درتوریة. این کتاب بیشتر افسانه مانند است. دور نیست مقصود از **اخشورش اردشیر** باشد.

۲ - شهری بود بین خوارزم ونیشابور (مترجم).

بواسطه یکنوع افسون مشرق زمینی ازاستخر فارس در یك آن به شوش منتقل گردیم که در آنجا تالاری شبیه بتالار استخر فارس منسوب به **داریوش** موجود است. با این ترتیب درجائی خواهیم بود که داستان معروف **اخشورش و استر** درآنجا جریان یافته.

اگر ویرانه های استخر را ملاحظه نمائیم می‌بینیم ستون ها بلندتر و ازهم دورتر ازآن هستند که بتوان روی عمارت را سنك پوش کرد، پس بامگاه عمارت بواسطه تیرهای بلند چوبی ساخته شده بوده و ستون ها هم سقف را نگهمیداشتند وهم سرتیرها روی سر ستونها استوار میشده.

در اطراف ستونها حلقه‌های سیمین بوده که قالیها ازآنها می‌آویخته‌اند و این قالیها بمثابه پرده و حائل بود که سه او تاق پیرامون تالار راازآن جدا میکرد وبهمین معنی است که در توریة کتاب **استر** باب اوّل فقره ششم گوید: «پرده ها از کتان سفید ولاجورد با ریسمانهای سفید وارغوان در حلقه‌های نقره برستونهای مرمر سفید آویخته». ایرانیها بسیار خوار نیستند ویك ایرانی متعارف در خوراك بس ساده و معتدلست. حتّی برخوان شاهی نیز بیشتر از لزوم خوراکی گذاشته نمیشود زیرا پیداست که شخص ازاقسام گوشت و سبزی و انواع روغن وادویه تنها یکی دوقسم را میتواند درغذا بکار برد و آرایش وتکلّف عمدهٔ سفره شاهان در ظرفهاست که کاملاً از زر وسیم میباشد.

با اینهمه سادگی غذا البتّه اشخاص متوسط که بنان روغنی باسیاه‌تخمه ویك پارچه گوشت کباب عادت دارند ممکن است سرسفرهٔ شاهی ازبسیار خواری بیمار گردند، بخصوص چونکه بعد ازغذا شیرینی‌های زیاد صرف میشود و گفته‌اند چون یونانیها عادت باین اندازه حلویات ندارند از سر سفره ایرانی معمولاً گرسنه برمیخیزند. امروز هم در ایران شیرینی خوردن عادت است وبعد از غذا اقسام حلویات صرف میشود و همه مردم ازشاه تا دیگران در سراغ اقسام شیرینیهای نوساخت هستند.

هرودوت در کتاب خود از آرایش وتجمّل سفره ایرانیان سخن رانده و از تأثیری که این تجمّل نسبت بیونانیها خاصّه اسپارتیها که دروضع غذا ناشی بوده‌اند داشته چنین گفته : **پاوزانیاس** شاه اسپارت روزی یك خوراك ایرانی را که بدست یك آشپز ایرانی با تمام ظروف و تجمّلات تهیه شده بود با غذای یونانی مقایسه کرده وبهموطنان خود که دعوت داشتند چنین گفت : «من شمارا دعوت کردم تا این غذا ها را خورده و ببینید شاه ایران چه کوته نظر است که این گونه زندگی عالی‌را درایران گذاشته وبما یونانیهای زبون بیچیز رو آورده است». این سرگذشت **پاوزانیاس** روزی نسبت به **وهوك** (اوخس)[1] شاه ایران پیش آمد کرد. وقتی مصریها بایران هجوم کردند و شکست خوردند و پادشاه آنها اسیر افتاد و شاه او را سرسفرهٔ خود میهمان کرد حکمران مصر بعد از مشاهده تجمّل خوان شاهنشاه ایران تبسمی کرده چنین گفت : «شاها اگر میخواهی بدانی که یك پادشاه کامران چگونه غذا میخورد فرمان ده تا آشپزان من خوراك مصری آماده نمایند»، **وهوك** اجازه دادوبعد ازمزه کردن غذای مصری گفت خدا شما مصریهارا برباد کند که این چنین غذای لطیف را گذاشته بسراغ خوراکی ساده ماشتافتید.

ولی این حکایت با قصّه دیگر مغایرت دارد و آن این است که **تاخوس** نام مصری تا در وطن خود بود بسیار معتدل زندگی میکرد و خوراکش ساده بود ولی در موقع اقامت ایران بقدری خوراکهای گوناگون ورنك رنك صرف کرد که اسهال گرفته بمرد. فکاهی نویس معروف یونان **مناندر** در نمایشنامه خود بنام «مستی» مخارج یك میهمانی بسیار مسرفانه را که بازیگران و موسیقی نوازان وعطریات‌هم داشته باشد یك تالنت یعنی ۱۳۷۵ تالر تخمین کرد[2]. درصورتی که مخارج روزانه دربار شاه ایران چهل تالنت یعنی ۵۵۰۰۰ تالر بوده.

شاه معمولاً تنها خوراك میخورد وگاهی باشد که ملکه ویکی دو تن از

۱ - **وهوك** که یونانیها **اُخس** گویند نام **اردشیر سوّم** شانزدهمین شاه هخامنشی است.
۲ - یك تالنت (تالان) طلارا ۶۰۰۰۰ فرانك ویك تالنت نقره را تقریباً ۵۶۰۰ فرانك فرانسه تخمین کرده اند. وزن تالنت معادل ۲۶ کیلوگرم بوده (مترجم).

شاهزادگان هم برسرسفره‌او حاضر میشوند. **خشایارشا** مادرش‌نیز سرسفره حاضر میشد و بربالای دست او می‌نشست ولی‌ملکه پائین‌تر از شاه جامیگرفت. اما امروز که ما از آن صحبت میداریم **داریوش** کلان‌دربار را میهمانی میدهد ومیهمانان شاه با او در یك تالار غذا صرف میکنند، نهایت بین شاه وآنها پرده‌ای آویزان است و دوازده تن از میهمانان که همخوانان شاه محسوب میشوند پس از خوراك بحضور احضار میشوند تا شاه در آشامیدن تنهائی نکشد. شاه روی تختخوابی که پایه‌های زرّین دارد تکیه میدهد ومیهمانان هریك ببالشی که روی زمین است تکیه میدهند وترتیب جا اینست که مقرّب ترین آنها بسوی چپ‌شاه مینشیند زیرا گویند طرف چپ نسبت بحیات‌شاه خطرناکتر است. شخص دوّم دست راست وشخص سوّم باز دست چپ وبقیّه هم بدین ترتیب جا میگیرند. ایرانیان نخست مانند پهلوانان داستان **همر** بر زمین می نشستند وتکیه نمیدادند یعنی به پهلو نمی افتادند ولی بعد از کشودن مملکت های ماد ولیدی این عادت تکیه دادن را فرا گرفتند وکرسی وتخت منحصراً برای نشستن شاه ویا ملکه بود.

سرسفره ایرانی رسم است که باید بیشتر بپائین نگاه کرد. خوان‌هارا پیشکار مخصوص‌آماده میکنند وچندان خوراکی گرد میآورد که مقدار زیادی برای‌نوکر میماند، حتّی بهره‌ای بزرگ هم بسگان میرسد. اگرشاه بخواهد توجه خاصی نسبت بما ابراز دارد ظرفی غذا ازسفرهٔ خودش برای‌ما میفرستد. تمام میهمانان را مانند خود شاه پیش از نشستن برخوان تاج گل برسر زنند و برای این کار پیشخدمتهای مخصوص هست. شکوه خوان ایرانی از دیرزمان مشهور بوده چنانکه ازنوشته‌های **هوراس**[1] هم آشکار میگردد. بعضی ولایات وشهرها مکلّف بودند ازمحصولات مهم مخصوص‌آن نقاط به‌خورشخانه شاه بفرستند. خوان‌های شاه ازسفره‌های زردوز گرانبها پوشیده وروی آنهاظرفهای گوناگون زرّین وسیمین

۱ - Horace، نویسنده وشاعر نامی رومی درقرن اوّل قبل از میلاد (مترجم).

ونکارین گذاشته است . گوشت مرغ و گوشت شکار که هرروز مقدار زیادی از آنها کشته میشود با سلیقهٔ مخصوصی آماده است . شاهان ایران بنام میهن دوستی خوراك بیگانه تناول نمیکنند و گفته اند وقتی خدمتکار **خشایارشا** انجیر آتن برسفره شاه گذارده بود وشاه قدغن فرمود تاباردیگر اینکاررا نکنند . اصلاً اغلب غذاهای لطیف وخوبی که بتوان تصوّر کرد در ممالك پهناور شاهی آماده میگردد واحتیاج بغذای بیگانه نیست . اینك نوع خوراکهای خوان شاهی که برای میهمانان برخوان می‌نهند : نا فتونها و گرده های لطیف زعفران زده که از سه جور گندم اعلای مصرویونان وسه قسم جوو گندم سیاه تهیه میشده ،کلوچه‌ها که ازجو خوید وآردساخته شده وآنرا بایك نوع شیرهٔ تلخ مزه وتره که درمملکت ماد میرو بدصرف میکنند، یك قسم گوشت خروشترهم دیده میشود ومیگویندانیهارا موقع پختن مانند همان گاو که درموقع جشن تاجگذاری می پزند تمام تن پخته سپس پاره کرده‌اند، گذشته از این ها گوشت قاز وبوقلمون وشترمرغ وماکیان وانواع مرغها موجود است ،پیاز وسیر حتّی انگوزه که‌هنوز هم اهالی سیستان آنرا همیشه برسفره دارند جزو خوراکهااست . درمقابل تعجّب ونفرت که از نام (سیلفیوم) در ما حاصل شد همسایه ما پی برد وبما گفت شما اشتباه می کنید این آن نیست که مترجم یونانی شما Silphium ترجمه کرد ومقصود خوراکی است که بایکنوع تره‌تیزك تهیه میشود نه تنها با مزه است بلکه برای تندرستی هم سود دارد . معلوم میشود هنوز در این‌روز گار فلفل ازهند بایران نیامده، در هرصورت نویسندگان یونانی آنرا در ایران ندیده اند . گذشته ازآنها اقسام دانه های تند و معطّرمانند رازیانه رومی[1] وسیاه دانه و کنجدوتخم سیسام، همچنین کاکوتی و کشمش وترب وچغندر نمکی و هم انواع روغن مانند روغن سیسام و روغن تربنتین و روغن اقنطوس کرمان[2] و روغن بادام شیرین و روغن میوه جنگلی و کره که مترجم ما چون نمی

۱ ـ Anis ، یا انیسون .

۲ ـ Acanthus ، شوکة الیهودو رأس‌الشیخ نیز نوشته‌اند ظاهراً ازجنس کنگرباشد . روغن تربنتین گویا همان جوهر سقز باشد (مترجم).

شناخت آنرا روغن شیر ترجمه میکرد و این روغن بیشتر مخصوص ساکنین کوهستان است .

بعد از آنکه نمایش و عطر این خوراکها آب بدهن ما می‌آورد پیش از شروع بخوردن ازمیهماندار خود طرز غذا خوردن را می پرسیم زیرا کارد و چنگال که نیست حتّی دوتا چوب که در چین معمولست وآنها را چینی‌ها بانگشتان گیرند نیز دیده نمیشود، تنها غاشق هائی هست که آنهم دردست خدمتکارانست که آشامیدنیها را با آن بظرفها میریزند . سفره روی خوانی است که قریب یك پا اززمین بلندتر است ودر گرداگرد آن بستر و بالشهائی بترتیب خوب وراحتی چیده اند واین را بقدری خوب ترتیب میدهند که بعقیده ایرانیها اسباب شگفت یونانیها بوده و فهم آنها بآن نمیرسیده است . در میانهٔ سفره کاسه بزرگی است از مس و روی آن پشته ایست از گوشت که قبلاً بریده شده وهمراه آن خوراکیهای دیگر ونان هم هست . درآغاز خوراك پیشکاران آفتابه لگن و دستمال می آورند تا ما دست‌ها را شسته وپاك کنیم وهمه دست چپ‌را بزیرلباس کرده وتنها دست راست را حاضر می کنیم وبایك اشاره همگی روی غذا خم شده ودست‌هارا بسوی پشتهٔ غذا می‌یازیم . آنچه ممکن است هر کس چهار انگشت را در گوشت سرخ‌شده فرو برده وبا انگشت ابهام هم فشار داده پارچهٔ بزرگی برای خود میگیرد . خوراك را ازروی بشقاب بروی نان برده وآنرا جوری بدهان میگذارند که معمولاً انگشتها بلبها برنمیخورد . اگر این عمل بخوبی جریان نیافت یا انگشتها به روغن غذا آلوده شد میتوان با دستمالی که برای این مقصود آماده است دستها یا دهن‌را پاك کرد . تصوّر اینکه آدم چگونه میتواند با دست های خالی غذا بخورد برای ما سخت است ولی اگر بدانیم ایرانیها با چه دقت وسلیقه ای غذارا بدهن می گذارند تاحدّی غرابت آن درنظرما کمتر خواهد بود[1] با اینهمه‌برای ماها بس دشوار است

۱ ـ معلوم میشود خوشبختانه مؤلف سیاحتنامه‌هائی‌را خوانده که مؤلفین آنها بامردمان با ذوق و کوچك دهن ومؤدّب ایران هم خوراك بوده اند والا خوب میدانیم بعضی‌از هموطنان که هنوزهم از چنگال وغاشق خبر ندارند هم دهن را دره می‌کنند وهم تمام کف و انگشتان را برای توپیدن لقمهٔ بزرك پهن میکنند وهم گاهی از انگشتان دست دیگر کمك می‌گیرند ! (مترجم) .

که بدان آئین غذا بخوریم، گرچه اهل مشرق ازآن غذاهای رنگارنگ زیاد خورده و بصدای کلفت آروغی **اهمیّت** و لذت آنرا اعلام میدارند (رجوع کنید به سیاحتنامه Ker Porter جلد اوّل **۲۳۷**، هم چنین بکتاب سیاحت بین النهرین تألیف **اوپرت** Oppert).

خوردنیهای شام وناهار ایرانی بطور کلّی شوخی بردار نیست وشخص نمیتواند پس ازصرف آنها دیگرحالي داشته باشد تامثلایك شعر ارتجالی بسازد زیرا شکوه ولذّت آن در فوق تصوّر است.

آشامیدنیها هم همانطور گفته اند بدون **دیونیسیوس** کمدی نمیشود[1]. نیز گفته‌اند: « شراب صیقل فکرهای تیره و سنك فسان حس ّ های کند و مهرهٔ کامیابی در شطرنج است! » در سفر آماده است.

بعد از اینها ادویهٔ تند صرف میشود، جای آنست که غذاهای دیگرهم خورده شود از آنجمله اقسام شیرینی که صرف آنها باندازهٔ خودشام ویا ناهار وقت میگیرد آماده است که بعد ازدست شوئی بار دوّم شروع به‌تناول آنها میشود. اینها اقسام مربّا و شیرینی است که از میوه وعسل و آرد تهیّه شده. اغلب میوه‌های خوب گرانبها که بر سفرهٔ اروپائی دیده میشود اصلاً از مشرق زمین است ومخصوصاً از ایران آمده. هلو و زردآلو، شفتالو و شلیل و به و سیب و نارنج و لیمووآلوبالو و هندوانه و انجیر و گوجه و بادام و خرماجمله در ایران فراوان و همیشه سرِ خوان میهمان است. مخصوصاً پسته در ایران از دیرباز معمول بوده وگفته‌اند **ازدهاك** ایرانی‌ها راپسته‌خوار نامیده[2] چنانکه فرانسویان آلمانی ها راکلم خوار مینامد. خوراکی نیزهست که آنرا شاه مغز یامغز **زاوش**[3] نام میدهندوترکیب آن برما مجهولست همینکه نام آن لطافت واهمیّت آنرا نشان میدهد. پس ازاین شیرینی‌ها مقدار زیادی آشامیدنی آمادهٔ امر ما است که جمله را خدمتکاران مخصوص با

---

۱ - Dijonisius ربالنوع انگور بموجب افسانه های یونان قدیم.

۲ - مقصود **ازدهاك** (آستیاژ) پادشاه ماداست. ۳ - مقصود از **زاوش** (زئوس) خدای یونان قدیم بوده. زئوس Zeus ودئوس رومی Deus ودیو و Dieu ازیك اصل است (مترجم).

بایخ خنك کرده اند، نوعی شربت بابهدانه یا بیدمشك، شیرهٔ میوه، شراب خرما، شیرهٔ انگور، جمله در کاسه‌ها برق میزنند. درمیان آشامیدنیها شراب خراسان هست که در چلك های مخصوصی از نسلی به نسلی نگهداشته و کهنه کرده اند و آنرا از انگور معروف مرو که گویند خوشه‌اش به درازای یکی‌دو یا میرسد تهیّه کرده‌اند. همچنین شراب کرمان موجود است وانگور کرمان را رومیها ازایران وارد میکردند. شراب یونان هم بموجب توصیهٔ طبیبان هست و در سفره آمادهٔ نوشیدنست. ساقی شاه ازشراب اعلی نخست خودش کمی میخورد ودهان غنچهٔ او اوّل آلودهٔ شراب میشود تا معیّن گردد که‌شراب زهرآلود نیست. ساقی‌شراب زیاد به **داریوش** میدهد ودر روزهای‌جشن مهرگان اجازه دارد چندان‌میگساری کنند که **داریوش** مست گردد ولی ساختمان شاه بقدری توانا وقویست که بآسانی مدهوش نمیشود (کتاب **آتاناوس** Athenaeus فصل ۱۰، ص ٤۳٤).

گفته اند **کامبوجیه** سلف **داریوش** نیز روزی بیشتر از معتادباده نوشی کرد وساقی او **پرخشسب** اورا ازاین ناپرهیزی سر زنش کرد وشاه برای اینکه بنماید در حال او مؤثّر نیست واراده اوراسست نمیکند و دستهای اورا بلرزه درنمیآورد تیری نشانه کرده و راست از قلب فرزند خود زد! ساقیها معمولاً رخت سفید برتن میکنند وزیور زرّین میزنند وپیاله می‌را برسر انگشت بماميدهند. موبدان موبدی که بر سر خوان بودواز خوردن گوشت خودداری مینمود دراین مجلس هم هست و از نوشیدن شراب امتناع میورزد و تنها آب گوارای خوب که‌ازآب کرخه برای شاه میآورند وخودشاه چندان دلبستگی باین آب دارد که در سفرهای خود هم‌فرمان‌میدهد آنرا جوشانده وبه‌تنگهای‌سیمین‌ریخته وبا آبدارخانه‌میبرند.

در این میان برای تفنّن بعد از غذا و سهولت هضم خوراك نغمه‌نوازان و بازیگران بکار میافتند. نغمه نوازی درایران مراحل بدوی‌و بچگانه موسیقی‌را که یکنوع تنبك زدن باشد طی ّ کرده و ایرانیها از مصر ولیدی هم اقتباس نموده و موسیقی خوبی بمیان آورده، حتّی بعد آموزگار عرب واقع شده اند. نخست

خواننده ای پیش آمده و تاری با مضراب استخوانی میزند که شبیه است به « کنّور » عبرانی ها و « بامبرن » ارمنی‌ها . سپس یك سرود ظفر میخواند و از فتوحات **کوروش** که دشمنانرا مغلوب نمود و شاهی را بخاندان **هخامنشی** نقل و سلطنتی بزرگ درآسیا تأسیس کرد یاد میکند . بعد ازاین خواننده بانوان بازیگر باآلات گوناگون موسیقی بمیان آمده وزنگی نیز بدست زده ورقص میکنند ودرمیان رقص گاهی آوازی خوانده میشود ، سپس یکی ازبانوان آوازی میخواند ودیگران آنرا تکرار میکنند . **اناروش** شهربان بابل گروهی ازنغمه نوازان بشمارصد وپنجاه تن آماده داشت که موقع ناهار وشام ساززده میخواندند . آنگاه که اشکانیان **کراسوس** امیر روم را مغلوب کردند بانوان نغمه‌ساز تصنیفها ساخته و سرداران روم را موردسخره قراردادند . ازطرف دیگر پس ازشکست **داریوش** سوّم درجنگ **اسکندر** بدمشق سیصد و بیست و نه زن نغمه نواز وخواننده بدست **پارمینو** سردار **اسکندر** اسیر افتاده بود .

اگر چنانچه در این التذاذ سماع آرزوی نسیم آزاد هم داشته باشیم میرویم بیرون ودرباغ پهناور قصر یافردوس سیر وتماشامیکنیم ، درختهای بلند وتناور در این باغ نیست . گرچه سرو های سهی که شاخه‌های آن مانند زبانه های آتش مقدّس ببالا سرکشیده اند درطرفین قصر بجاهای مخصوص قرارداده شده ولی اقسام گلهای لطیف ازگل سرخ ولاله وبنفشه ونرگس و زنبه وآهاری و شمعدانی باغ رازینت داده و گل پیچ روی دیوارهای مرمررا پوشانده .

باغ بسیار موزون و مرتّب و آراسته است ودرگرداگرد آن نوعی شمشاد کاشته اند که اگرشاخه‌های آنرا بهم مانندتور بافند یك دیوارزندهٔ شبکه‌دارزیبائی اطراف باغ را فرا میگیرد .

در این میان شاه از سر سفره برخاسته و میهمانان را که شرف درك حضور اورا داشتند مرخّص میکند و مأمورین مخصوصی بفرمان شاه آنها را که مست و مدهوشند بباغ میبرند تا از نسیم صاف عصر برخوردار گردند و طرف غروب شاه

باشماره ای سوار میشود و روی پلّه‌های پهن سنگی از میان صفهای غلامان میگذرد و برای گردش بشهر که در فاصلهٔ کمی از قصر واقع است میرود و در سرا سر رهگذر ها هر که باشاه تصادف میکند کلاه خودرا باحترام برداشته و کرنوش کرده بخاك میافتد و اگر سوارباشد فوراً پیاده شده همین کرنوش را بجا میآورد . در آنسوی شهر کوه با خاره سنگهای خود نمایانست مخصوصاً یك قسمت سنگهای مرمری آن دیده میشود که شاهان هخامنشی از آن برای خود گور سازند و **داریوش** راست رو بدان جهت مینهد زیرا پس ازاتمام قصر خود بفکر ساختن خانهٔ آخرت خواهد بود . مرگ بی پرواست و بکلبهٔ درویش و برج و باروی شاهان یکسان روی میآورد و شاهان با آن همه توانائی تنها کاری که ازدستشان ساخته است آنست که جای از سنگ برای تن خود بسازند تا مگر خاك آنها چند قرن دیرتر پرا کنده شود . آنگاه که بشر در مرگ تأمّل کرد و اینرا که قوای جسمانی یکباره توقف میکند واجزای تن بناگهان از کارمیافتد و آن حال غریب وترسناك که مرگ مینامیم پیدامیشود مورد فکر و مطالعه قرارداد نتوانست باور کند که زندگی همهٔ این تن خاکی است و گمان کرد روح بعد از رفتن از جسد میماند و باز ارتباطی باآن پیدا میکند ورستاخیزی میشود . این عقیده را دربین بسیاری از اقوام قدیمه می بینیم که ازهمان روزگار پیشین دیدند آفتابی که غروب میکند روز دیگر باز از نو طلوع مینماید و پیش خود گفتند مرد نیز چنین است که پس از مرگ رستاخیز خواهد کرد . بموجب عقیدهٔ بعضی ملّت های قدیم روح بعد از مرگ بیك جای زیر زمینی میرود و درآنجا روح شاه و گدا یکسانست و این ارواح ناتوان و خاموش وبی نفس بیشتر بسایه شبیهند . این عقیده ظلمانی را کشیشان آنروزگار ترویج کردندتااینکه ملّت‌ها حتّی نخبه‌و دانایان آنها برای خود گورهای محکم وفراخ ساختند و کم کم عقیدهٔ رجعت روح باهمین بدن رواج یافت و مردم از پی حفظ تن مرده شدند و مردم مصر وبابل و افریکای شمالی به مومیا کردن اجساد پرداختند ، حتّی ایرانیهاهم این عادت مومیائی کردن و گذاشتن مرده

رااز مصریها گرفتند و چندی عمل کردند در صورتیکه همنژادان آری آنها مانند مادها وهندیها ویونانیها و ُسلاوهاوسلتها حفظ تن مرده‌را هرگزارزشی نمیدادند.

از روی همین عقاید است که خانهٔ آخرت شاه ایران مانند خانهٔ مسکونی با اثاثیه واسلحه ولباس تهیّه‌شده وچنان استوارساخته شده که‌قرنها در برابرطوفان حوادث پایدار بوده و مانده است. مقبره‌های‌هخامنشی‌را که بسیار شبیه بهمند میتوان اینگونه توصیف نمود: دیوار عمودی بلند و کوهینی تصوّر کنید از خاره سنگ. در این دیوار از شصت و هفتاد قدم ارتفاع شروع کرده و فضای بزرگی بشکل چلیپا کنده شده که‌عمق آن تا چهارده پادیوار فرو رفته وارتفاع‌آن‌حدود صدپاست. این چلیپا بنظردرسه قسمت دیده‌میشود یك‌قسمت تمام ضلع افقی، دوّم دوقسمت بالا و پائین‌ضلع‌عمودی یعنی مثل اینکه این دوضلع بالا و پائین‌بواسطه ضلع افقی از هم بریده شده اند. عرض ضلع افقی کمتر است یعنی حدود نصف پهنائی ضلع عمودیست. پهنائی دوضلع عمودی پائین و بالا از بلندی‌آنها تقریباً یك پنجم بیشتر است. قسمت پائین ضلع عمودی که حدود ۳۳ پا بلندی دارد صاف است و روی آن نقشی نیست. قسمت میانه یعنی قسمت تقاطع ضلع عمودی و افقی از روی همان نقشهٔ‌جبههٔ قصر **داریوش** دراستخر ساخته شده و تفصیل آن اینست که چهار ستون از خودسنگ این قسمت کنده و برجسته کرده اند که‌بین هردوستون هفت‌پا فاصله هست. روی این ستونها سرتاسر سنگ‌را سه تخته‌بریده و تخته فوقانی را دندانه‌دار کرده‌اند. روی این قسمت دروسط نقش نبات معروف مقدّس (هوم) است که نشانهٔ جاویدانی روانست و در هریك سوی آن هشت شیر پشت سرهم نقش شده. درمیان دوستون میانین مدخل مقبره است که‌حاشیه‌ها در اطراف آن تراشیده اند. این مدخل از قسمت فوقانی بسته است و در قسمت پائین بارتفاع چهار پا ونیم‌بازبوده که آنهم بعد از گذاشتن نعش مسدود کرده شده. درقسمت فوقانی ضلع عمودی بالائی دوقسمت تخته سنگ بالای‌هم است که‌درلوحهٔ هر قسمت چهارده نقش مرد کنده شده و هر دو صف دستهارا بالا داشته و گوئی

قسمت روی سر خود را حمل میکنند. این قسمت فوقانی‌تر در واقع نقش تالار جلوس است و در جنب چپ این لوحه نقطه مرتفع سه پلّه ای نقش شده که در آن**داریوش**ایستاده درحالتیکه بدست‌چپ‌او کمانی است ودست راست‌را مانندحال دعا بلند کرده. جنب راست لوحه باز روی سه پلّه آتشکده‌ای نقش شده که‌آتش مقدّس‌ازآن ساطع میشود. برفرازتمام این‌نقوش‌تمثال الوهیّت‌است. حلقه‌ایست که پرهای شاهین بر آن پیوند است و درمیان آن‌حلقه پیکر انسانی از نیمه‌تن‌ببالا دیده میشود که لباس مادی برتن دارد و دیهیمی برسر نهاده و بدست راست‌اکلیلی اگرفته ودست چپ بشکل افاضه وتقدیس بلند است. در گوشهٔ راست لوحه‌قرص آفتاب نقش شده. معنای این ترتیب آشکار است. قسمت تحتانی چلیپا که صاف است بمثابهٔ دیوار قصر است وقسمت نقش‌مدخل مقبره و اطراف آن‌درواقع بمثابهٔ‌جبههٔ قصراست وتخته‌سنگهای روی‌ستونها‌نقش قصر است مانندقصر**داریوش** در استخر که از تیر وچوب میساختند ونقش **داریوش** در روی آن علامت است از اینکه **داریوش**روی بام قصر رفته ودر آنجا آفتاب و مظهر زمینی آن آتش را ستایش میکنند. ایرانیهاخدارا درنقاط مرتفع ستایش‌میکنند واینجاهم**داریوش** که از قصر رو بآن‌سرای میرود بازازجای بلند مشغول نیاز و درود است. درون این گورها از هم فرق دارد و بطور کلّی حفره قبر را بر سنگ کنده اند ولی‌زبر مسدود است.

داریوش مشغول مراقبت کارگران ایرانی و یونانی خویش است که با تیشه ومیله های مخصوصی در سنگکاری هستند ودرکار خود چنان ماهرند که‌خطوط میخی رادر میان نیم ستونها درپشت سرپیکر شاه بسلیقهٔ مخصوصی حگ میکنند.

شاید **داریوش** در موقع مراقبت کارگران مرگ خودرا درعالم خیال‌مجسّم میکرده و این را که چگونه تن او را مومیائی کرده و از قلّهٔ کوه بواسطهٔ چرخ طناب‌بقعر بقعهٔ‌سنگی فرود خواهند آورد واو ازآن تاریکخانهٔ سنگی راه‌بازگشت

نخواهد داشت در پیش چشم میداشته و در این پندارهای سیاه مرگ‌هم از تصوّر یك پیش آمد نا گوار غفلت داشته و آن این بود که گویند موقع اتمام ساختمان این مقبره **گشتاسپ** پدر **داریوش** با زنش خواستند درون مقبره را ببینند و بنا شد آنهارا با چرخ طناب بدانجا آویزان کنند و از بد حادثه در این بین‌ماری پدید آمد و مردمی را که مواظب چرخ بودند بهراس انداخت و چرخ ازدست آنها بدر رفت و **گشتاسپ** وزنش هردو پرت شدند و تن آنها از هم گسیخته وپراکنده گردید. این بود مقدّمهٔ ساختمان مقبرهٔ **داریوش** که خود درسن ۶۳ بدانجا رهسپار شد.

اکنون موقع آنست که **داریوش** را باخیالات خودش تنها بگذاریم وآهسته از آن قصر آخرت راه بیافتیم و روبشیراز نهیم وبفردوس کنار رکن آباد رویم و آواز بلبلان را که در بوته های گل میخوانند بشنویم وآنگاه که چراغها روشن میشود نغمهٔ غزل **حافظ** را که با وجود حرام بودن می ما را بآشامیدن آن دعوت میکند گوش کنیم :

«بده ساقی می‌باقی که در جنّت نخواهی یافت»
«کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلّی را»

فهرست اسماء رجال

«این فهرست بهمت **آقای مهدی اکباتانی** معاون و مصحح مطبعهٔ‌مجلس تهیه‌شده ، ایشان درتصحیح مطبوعات و کتبی که برای‌چاپ بایشان محول میگردد سلیقه و علاقه واهتمام خاصی‌ازخود بروز میدهند ودرانجام وظیفه بیش از آنچه بعهدهٔ ایشانست ساعی هستند وخدماتشان شایسته هرگونه سپاسگزاری‌است» **دکتر رضازاده شفق**

ا

اسماء امکنه و طوائف و کتب